

## درس تفسیر آیت الله جوادی

97/01/19

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 2 تا 5 سوره جمعه

«هُوَ الَّذِي يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (2) وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (3) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (4) مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَتَحَمَّلُونَ لَهَا يَتَرَأَّوْنَ بِهَا شَمْعًا هَامِلِينَ مِثْلَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (5)»

سوره مبارکه «جمعه» که در مدینه نازل شد، چون «مدی للناس» [1] [2] [3] است و مردم هم یک طبقه نیستند، براساس آنچه در سوره مبارکه «نحل» گذشت که «اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [4] گاهی از راه برهان و حکمت، مردم را هدایت می‌کند؛ گاهی از راه موعظه و نصیحت؛ گاهی از راه جدال احسن که فرق این سه روش، در ذیل آیات سوره «نحل» گذشت.

قرآن کریم، تعلیمش را جدای از تزکیه و تزکیه‌اش را جدای از تعلیم، ذکر می‌کند. تمثیلش که ذیل مسئله موعظه و نصیحت است را جدا ذکر می‌کند، جدالش را هم جدا. جدال آن است که قیاسی که تشکیل می‌شود مقدماتش حق باشد، یک؛ مقبول طرف بحث باشد، دو، چون اگر مقبول باشد، ولی حق نباشد، سوء استفاده از جهل مخاطب است و این از حرم امن قرآن دور است و اگر حق باشد و طرف قبول نداشته باشد، می‌شود برهان محض، باید کاری کرد که او متوجه بشود، «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ یعنی آن قیاس شما دو شرط اساسی را باید داشته باشد: حق باشد «فی نفسه»، مقبول طرف هم باشد. اگر مقبول باشد و حق نباشد، این می‌شود مرأ و سوء استفاده از جهل مخاطب و یک چنین کاری در حرم امن قرآن نیست.

بخشی از مسائل تزکیه گذشت که نمونه‌های آن را شما ملاحظه فرمودید؛ هم در مسائل مالی بود، هم در مسائل عفاف و حجاب بود، هم در مسئله ادب اجتماعی بود که تزکیه نفس در ادب اجتماعی هم ظهور می‌کند و گرنه آن که در سوره مبارکه «نور» داشت اگر کسی وقت ملاقات قبلی نداشت، خواست در خانه کسی را بزند، صاحب‌خانه گفت ببخشید الآن من فرصت ملاقات ندارم، این نباید بدش بیاید: «وَ إِنْ قِيلَ لَكُمْ اِزْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ» [5] چه ادب اجتماعی از این زیباتر که به ما می‌گوید اگر می‌خواستید منزل کسی بروید، اول وقت ملاقات بگیرید. اگر وقت ملاقات نگرفتی، سرزده وارد شدی، او گفت ببخشید الآن من فرصت ندارم، بدتان نیاید، این تزکیه جامعه است، این تهذیب نفس است. تهذیب نفس گاهی در خواندن نافله و امثال آن است، گاهی در رعایت حقوق اجتماعی است. نمونه‌ای از این تزکیه در مسئله زناشویی و - خدای ناکرده - اگر طلاق اتفاق افتاد، یا موتی در خانواده اتفاق افتاد، فرمود آن را رعایت کنید. آیه 232 سوره مبارکه «بقره» این بود که «وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنِ أَجَلَهُنَّ»؛ عده آنها گذشت، شما آزاد بگذارید، بخواهد همسر جدیدی پیدا کند ازدواج مجددی پیدا کند، جلوی او را نگیرید، «فَلَا تَعْطَلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُنَّ»

بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ بِالْآخِرِ» که این عمل به موعظه حسنه است، «ذَلِكَ أَزَى لَكُمْ»، چرا شما این زن را محروم می‌کنید از ازدواج مجدد؟ نگذارید که جامعه در رنج به سر ببرد، این می‌شود تزکیه.

بنابراین تزکیه قرآنی معنای جامعی دارد که هم ادب اجتماعی را شامل می‌شود هم مسائل خانوادگی را شامل می‌شود، هم مسائل مالی را شامل می‌شود، هم مسائل تربیتی و تهذیب درجات عالیه نفس را.

حالا قسمت مهم بحث، آن تعلیم است که جداگانه باید بحث بشود که «يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ» علمی را که قرآن آورد چیست که آن جداگانه باید بحث بشود. در این قسمت که فرمود: «مَثَلُ الَّذِينَ» این اختصاصی به یهود و مسیحیت و امثال آن ندارد، به دلیل اینکه در ذیل آن فرمود: «يُسْأَلُ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا» چون یهود بیشتر در معرض آزمون بودند، بیشتر مزاحم اسلام و مسلمان‌ها بودند، فقط در صدر آیه پنج از یهودی‌ها سخن به میان آورد، فرمود: «مَثَلُ الَّذِينَ خَسِرُوا النَّفْسَ» لم يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجَمْرَةِ لَكِنْ فِي ذِيلِ آيَةٍ می‌فرماید اختصاصی به یهود ندارد اختصاصی به مسیحی‌ها ندارد اختصاصی به زرتشتی‌ها ندارد اختصاصی به مسلمان‌ها ندارد، هر ملّتی که حرف انبیای خود را فرا گرفت و عمل نکرد مشمول این است: «يُسْأَلُ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ

اللَّهِ»؛ لذا در همین سوره مبارکه «جمعه» می‌فرماید مسلمان‌هایی که «إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْا مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» این هم «يَحْمِلُوهَا النَّفْسَ» است. حضرت مشغول خواندن خطبه است، آن وجود مبارک پیامبر! طبل «مال التّجارة» شام و امثال شام که رسید برای اینکه یک مقدار ارزان‌تر بخرند حضرت را رها می‌کردند حضرت ایستاده مشغول خطبه نماز جمعه است، اینها پا می‌شوند برای اینکه خرید ارزان‌تری داشته باشند، اینها هم همان طور هستند. فرمود اختصاصی به یهودی‌ها ندارد، مسیحی همین طور است، زرتشتی همین طور است، مسلمان همین طور است. اگر ملّتی حرف پیامبرش را فرا گرفت و عمل نکرد، «يُسْأَلُ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا» اینها مثل است، ممثّل‌های این مثل را یکی پس از دیگری ذکر می‌کند؛ یعنی آنچه در پایان همین سوره مبارکه «جمعه» آیه یازده است که «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْا مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» همین است. «حملوا القرآن ثم لم يحملوها»! فرمود این اختصاصی به یهودیت ندارد یک اصل کلی است در قرآن

کریم که فرمود انبیا معصوم هستند از طرف ذات اقدس الهی آمده‌اند، رسل معصوم هستند از طرف ذات اقدس الهی آمده‌اند، ما موظف هستیم همه آنها را به عصمت بشناسیم، همه آنها را به طهارت بشناسیم، همه آنها را ماموران الهی و به نبوت و رسالت همه آنها عقیده‌مند باشیم، «لَا تَقْرَأُ بَيْنَ أَخْذٍ مِنْ رُسُلِهِ» [6] در نبوت اینها هیچ تردیدی ما نداریم؛ البته اینها درجاتی دارند یک طایفه مربوط به انبیاست، یک طایفه مربوط به مرسلین است، «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» [7] این برای انبیا، «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» [8] برای مرسلین؛ بعضی‌ها اولوالعزم هستند بعضی غیر اولوالعزم هستند. این فضیلت‌هایی که خدا برای انبیا نسبت به یکدیگر، برای مرسلین نسبت به یکدیگر قرار داد، این با آن اصل نبوت و رسالت که از طرف خدا هستند و معصوم هستند و ما باید به همه آنها معتقد باشیم، هیچ فرقی

نمی‌گذاریم در اصل نبوت در اصل رسالت. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا» هست، «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» هست؛ اما ما که بندگان خدا هستیم، «لَا تَقْرَأُ بَيْنَ أَخْذٍ مِنْ رُسُلِهِ». چون این مسئله هست، پس هر امت و ملّتی که کتاب آسمانی پیامبر خود را فرا بگیرد و عمل نکند، مشمول همین مثل هست؛ لذا صدر آیه درباره یهود و تورات یهود است، ذیل آیه قاعده یک کلی است،

«يُسْأَلُ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا» چند آیه بعد هم می‌گوید مسلمان‌ها هم همین طور هستند. «إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا»، این «حملوا

القرآن ثم لم يحملوها» است. مگر حضرت یادشان نداد؟ سخنرانی نکرد؟ کتابی است که مفسّرش 23 سال شبانه‌روز در جنگ و غیر جنگ با مردم بود این قرآن را تفسیر کرد. مبدا کسی بگوید که این رؤیایی بود یا مثلاً براساس هر مونتیک هر کسی فهمی دارد از قرآن. البته خصوصیات جزئی فرق می‌کند؛ اما خطوط کلی قرآن

«کَالشَّمْسِ فِي رَائِحَةِ النَّهَارِ» روشن شد. یک وقت است کسی؛ حکیمی، متکلمی، فقیهی، یک اصولی، کتابی می‌نویسد و رحلت می‌کند، حالا ممکن است که مواععی داشته باشد کسی در تشخیص مراد او بگوید مرادش این است، یکی بگوید مرادش آن است اختلاف نظر راه پیدا کند؛ اما اگر کسی کتابی را از طرف خدای سبحان آورد، 23 سال با این قرآن بود شب و روز این را داشت تفسیر می‌کرد؛ گاهی در جنگ گاهی در صلح گاهی در سفر گاهی در حضر، گاهی در جهاد، گاهی در هجرت، وجود مبارک حضرت جبهه می‌رفتند یا برنامه‌های دیگر، بخشی از آیات مربوط به آن قسمت را یادشان می‌دادند که این طور عمل کنید همان طوری که درباره نماز فرمود: «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»، [9] درباره حج فرمود: «حُذُّوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» [10] در تمام آداب زندگی هم همین طور بود. بعد دوباره اینها می‌آمدند مسجد، حضرت مثل معلمی که برود پای تخته، بگوید اینجا درست کردید آنجا درست نکردید، می‌فرمود اینکه شما این آیه را، آن احکام را آنجا عمل کردید درست بود، آنجا عمل نکردید کم بود. «هَذَا بَيِّنٌ لِّلنَّاسِ» 23 سال قرآن را با عملش با هجرتش با جهادش تفسیر کرد، آن وقت در این قرآن اختلافی نیست؛ البته در درجات و معارف آن اختلاف محمود و ممدوحی هم هست که آن اختلاف ضرری ندارد. کسی می‌گوید آن درجه هست، چون خود قرآن کریم درجات مؤمنین را فرق گذاشت؛ گاهی فرمود: «رَدَّائِهِمْ إِيْمَانًا»، [11] گاهی می‌فرماید: «لَهُمْ دَرَجَاتٌ»، [12] گاهی فرمود: «فَمِنْ دَرَجَاتٍ»، [13] همه‌اش حق است، چون همه که سلمان و اباذر نیستند، دیگران هم هستند. هیچ یعنی هیچ نقطه مبهم و شبهه‌ناکی در قرآن نیست؛ البته درجات فهم فرق می‌کند، مراتب فهم فرق می‌کند؛ اما جایی مثلاً غده‌ای، عقده‌ای، چیزی باشد که حل نشده باشد، نیست. این مثل آن مؤلفی نیست که کتابی آورده و رحلت کرده. این کتابی آورده 23 سال شب و روز در سفر و حضر این را تفسیر کرده است.

بنابر این همان‌هایی که «إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا»، اینها «حَمَلُوا الْقُرْآنَ ثُمَّ لَمْ بِحَمَلُوهَا». غرض این است که قرآن کریم نمی‌خواهد خصوص یهود را بگوید اینها عمل نکردند، مسیحی این طور است، زرتشتی این طور است، مسلمان این طور است. ما همان طوری که یک اصل کلی داریم که «لَا تَفَرُّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»، قرآن کریم هم درباره نبوت عامه و امم عامه این بیان کلی را دارد. خصوصیتی هم سر جای آن محفوظ است؛ لذا در همین آیه‌ای که فرمود: «حَمَلُوا الْقُرْآنَ ثُمَّ لَمْ بِحَمَلُوهَا»، فرمود این هیچ اختصاصی به یهود و تورات ندارد، «مِثْلَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»، منتها اگر در جایی یهود خصیصه‌ای داشتند، آن را ذکر می‌کند.

پرسش: مسئله‌ای مثل امامت مورد اختلاف آرا قرار گرفته.

پاسخ: نه، اگر آنها واقعاً شفاف باشند، وقتی که «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» [14] شما این آیه سوره مبارکه «مائدة» را نگاه کنید، قبل از آن یک حکم ساده فقهی بود که قبلاً هم بیان شد، آن حکم میته است. بعد فرمود امروز کفار از شما ناامید شدند! معلوم می‌شود خبر جدیدی است. آنها فکر می‌کردند که حضرت رحلت می‌کند و دیگر عقبه ندارد؛ اما با آمدن کسی که به منزله جان اوست، فرمود: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»، «الْيَوْمَ يُبَيِّنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» [15] امروز دیگر شرق و غرب ناامید شدند که بعد از رحلت حضرت این چراغ خاموش بشود، معلوم می‌شود خبری است؛ لذا هیچ کس در آن زمان تردیدی پیدا نمی‌کردند که مربوط به غدیر است و علی بن ابیطالب است و جانشین او هست و اینهاست. حالا کسی اگر عمل نمی‌کند، «حَمَلُوا الْقُرْآنَ ثُمَّ لَمْ بِحَمَلُوهَا». این طور نیست که شبهه‌ای - خدای نکرده - باشد ابهامی باشد، غیبی باشد، «الیوم»، «الیوم»، حالا حکم میته در همین آیه سوره مبارکه «مائدة» است اولش میته است، قبلاً هم همین حکم نازل شده، حالا میته نخورید مگر کسی مضطر باشد. «الْيَوْمَ يُبَيِّنُ الَّذِينَ»، این یعنی چه؟ این یک حکم ساده فقهی که

قبلاً هم نازل شده بود، حالا امروز کفار از اسلام سرپیچی کردن در برابر او را نمی‌توانند تحمل کنند، آن نیست، حق ندارند. «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»، «اليوم كذا»، «اليوم كذا»، هیچ ابهامی ندارد. مگر اینکه «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» [16] [17] ] [18] باشد.

پرسش: چرا توبیخ در «فَلَمَّا عِنْدَ اللَّهِ» [19] شدتی ندارد خداوند اینجا خیلی ملایم برخورد کرده.

پاسخ: حالا یک وقت است که نمی‌خواهد برنجاند، درباره شخص پیغمبر است، «قَوْلًا لِّنَبَأٍ» [20] هست، چون قبلش گفته است، قبلش فرمود این اختصاصی به یهودی‌ها ندارد: «يَسْأَلُ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِلَهُ بَدَلًا وَأَنْ أُولَئِكَ أَشْقَىٰ مِنْ أَشْقَىٰ» «واسطه العقد» سوره مبارکه «جمعه» است در وسط قرار گرفته است. درست است که صدر آیه مربوط به یهود و تورات یهود است، اما ذیل آن فرمود کسی که آیات الهی را تکذیب بکند همین است.

البته در یهودی‌ها چند نفر هستند که خوب بودند؛ مثل اینکه در بخش پایانی سوره مبارکه «صف» حواریون عیسی مسیح بودند، قرآن از آنها با احترام یاد کرد، فرمود: «فَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَذُوبِهِمْ فَأَنْصَبُوا ظَاهِرِينَ»، حواریین عیسی (سلام‌الله‌علیه) را در بخش پایانی سوره «صف» با احترام و اجلال از آنها نام برد. در جریان یهودی‌ها هم در سوره مبارکه «آل عمران» آیه 113 فرمود: «لَيْسُوا سَوَاءً» همه آنها یکسان نیستند، «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابَةِ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ» آنها هم اهل تهجد هستند، شب‌زنده‌دار هستند، آیات الهی را می‌خوانند، اینها هستند در بین آنها. اگر چند تا یهودی متدین داشته باشیم، قرآن حرمت آنها را حفظ می‌کند. همه را با یک حکم محکوم نمی‌کند. بنابراین اگر در جایی چه مسیحیت چه یهودیت، چهار نفر مؤمن باشند، قرآن حرمت آنها را حفظ می‌کند. فرمود: «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابَةِ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ \* يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»، حق همه را ادا کرده است.

غرض این است که درباره مسلمان‌ها و غیر مسلمان‌ها حکم یکی است. در جریان یهودی‌ها هم که فرمود شما اگر علاقه‌مند هستید و خودتان را نژاد برتر می‌دانید، نظیر همین صهیونیسم‌ها، اولیای الله هستید که حالا فرق است بین «اولیاء الله» و بین «اولیاء الله» که حالا ممکن است آن فرق بعد اشاره بشود. فرمود اگر جزء «اولیاء الله» هستید، نشانه اولیا این است که هر کسی که ولی‌خداست علاقه‌مند است مولای خود را مشاهده کند زیارت کند به لقاء او برود، «فَتَقَمُّوا الْمَوْتِ»، آنها هرگز تقاضای مرگ نمی‌کنند. در بخش‌های فراوانی چه در سوره مبارکه «بقره» چه در سایر سور، همین مسئله مرگ‌گزینی آنها را ذکر فرمود که آنها از مرگ گریزان هستند و هرگز به فکر مرگ نیستند، چون واقعاً اولیای الهی نیستند. آیه 94 و 95 سوره مبارکه «بقره» این بود: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ» اگر شما به خدا نزدیک هستید، «فَتَقَمُّوا الْمَوْتِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* وَ لَنْ يَقَمُّوهُ» مستحضری «لَنْ» برای نفی ابد نیست، نفی‌تاکید است نه تابید، چون اگر چیزی ابدی باشد دیگر غایت ندارد. نمی‌شود حرفی که برای ابد هست آن را مغیاً کرد به غایتی. اینکه یکی از برادران یوسف گفته بود که «لَنْ أُنَزَّ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ» [21] معلوم می‌شود که «لَنْ» برای ابد نیست. اگر حرفی ابدی باشد دیگر مغیاً نیست، محدود نیست. «لَنْ» برای تاکید نفی است نه تابید نفی، به دلیل غایت داشتن.

پرسش: آیه «لَنْ تَرَانِي» [22] چگونه است؟

پاسخ: آن هم همین طور است. تاکید است؛ البته آن معنا که وجود مبارک موسای کلیم آن معنا را که نمی‌خواست

من ذات تو را به نحو اکتناه ببینم، آن مقداری که ممکن هست آن مقدار در قیامت هست.

خدا مرحوم صدوق ابن بابویه قمی را را غریق رحمت کند! که قبلاً همین روایات نورانی از کتاب شریف توحید خوانده شد که ایشان می‌فرماید ابوبصیر کور یعنی کور! ابی‌بصیر کور خدمت امام صادق نشسته است به حضرت عرض می‌کند که آیا خدا را در قیامت می‌شود دید؟ حضرت یک مقدار تأمل کرد فرمود مگر الآن نمی‌بینی؟ عرض کرد من اجازه دارم این حدیث را بعد از شما نقل بکنم؟ فرمود نه. حالا جمع علما و آنها حساب دیگری است، تو اگر این حدیث را نقل بکنی ممکن است - خدای ناکرده - یک عده سوء استفاده بکنند. به ابی‌بصیر کور می‌گویند الآن مگر خدا را نمی‌بینی؟ این معلوم می‌شود یک درجه از رؤیت است که مظاهر الهی است فیض الهی است ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [23] است، او را می‌شود دید. بعد مرحوم ابن بابویه قمی در همین کتاب شریف توحید در بخش رؤیت، فرمود: «و الاخبار التي رويت في الرؤية الله سبحانه و تعالى كلها عندی صحيحة»؛ [24] همه خبرهایی که دارد خدا را می‌شود دید نزد من صحیح است، ولی من از ترس نمی‌توانم نقل بکنم، چون یک عده ممکن است - خدای ناکرده - بهره‌مادی ببرند و بگویند خدا را با این چشم ظاهری می‌شود دید. آن رؤیتی که ﴿مَا كَذَّبَ الْتُّوَاذَ مَا رَأَى﴾، [25] مظاهر حق، جلوه حق، تجلی ویژه الهی، آنها البته دیده می‌شود؛ اما خود خدا، ذات اقدس الهی رؤیتش مستحیل بالذات است، زیرا او بسیط محض است و نامتناهی، اگر بسیط محض بود، جزء ندارد تا هر کسی بگوید: «آب دریا را اگر نتوان کشید» [26] هر کسی به اندازه خود خدا را می‌شناسد، هر کسی به اندازه خود از راه علم حصولی می‌شناسد، نه علم شهودی؛ یعنی خدا را ببیند. پس بعضی ندارد، چون بسیط است. کلش قابل شهود نیست چون نامتناهی است. «مستحیل بالذات» است «بالقول المطلق».

خدا سیدنا الاستاد امام (رضوان الله تعالی علیه) را غریق رحمت کند! در همین تعلیقاتشان بر فصوص این است که ذات نه معبود هیچ پیغمبری است نه مشهود هیچ پیغمبری است نه مقصود هیچ پیغمبری. هیچ پیغمبری او را عبادت نمی‌کند، برای اینکه او را نمی‌شناسد. او را طلب نمی‌کند، چون او را نمی‌شناسد. او را نمی‌تواند ببیند، چون او دیدنی نیست. این تمثیل درباره علم حصولی هست. علم حصولی که ما مکلف به برهان هستیم، راه باز است. ما می‌گوییم ذات، نامتناهی، این حرف‌ها را مکرر می‌گوییم و می‌فهمیم، چون نامتناهی مفهومی است که به حمل اولی نامتناهی است، به حمل شایع متناهی است چندین مفهوم در ذهن ماست یکی هم مفهوم نامتناهی است. اینکه گوشه‌ای از حرف را مرحوم آخوند صاحب کفایه هم در کفایه آورده، او به اندازه اطلاعی که از علوم عقلی داشت اینها را در کفایه آورده است که بین حمل اولی یعنی حمل اولی، و بین حمل شایع یعنی حمل شایع، خیلی فرق است. مثلاً ما می‌گوییم کلمه «شخص»، این «شین» و «خاء» و «صاد»، این شخص، «شخص» به حمل اولی، چون هر چیزی خودش، خودش است؛ اما «کلّی بحمل شایع» برای اینکه همین شخص بر افراد کثیره حمل می‌شود. بین دو تا حمل فرق است، اینکه می‌گویند یکی از وحدت‌های نه‌گانه تناقض وحدت حمل است «و وحدة الحمل اعرفن جدواها» [27] («و قد كفى ان وحدت جزآها \*\*\* و وحدة الحمل اعرفن جدواها»). برای همین است که «الفرد فرد بحمل اولی»، «الفرد ليس بفرد بل كلّی بحمل شایع» این تناقض نیست.

غرض این است که ما مکلف به شهود نیستیم مکلف به عرفان نیستیم این «مستحیل بالذات» است ما مکلف به برهان هستیم مکلف به دلیل هستیم معنای نامتناهی را خوب می‌فهمیم معنای علم نامتناهی، قدرت نامتناهی که یک

مفهوم است، اینها را می‌فهمیم.

غرض این است که «لَنْ» برای تاکید است، چون غایت دارد، «لَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ لِي آيٌ» این موارد فراوانی هست که مغیا است این فقهای که «فقه اللغة» قوی و غنی دارند، اینها آشنا هستند به این نکات ادبی. «لَنْ» چون مغیا هست معلوم می‌شود که برای نفی تاکید نفی است نه تابید؛ اما در آیه سوره مبارکه «جمعه» «لَا» دارد، «لَنْ» ندارد: «وَلَا يَتَمَتُّونَ أَبَدًا بِمَا قَدَّمُوا أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» در همان سوره مبارکه «بقره» آیه 111 هم همین است، آنها هم می‌گفتند: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»، ببینید اینجا استثنا دارد، «تِلْكَ آيَاتُهَا يُنْفِثُ فُلُهَا نَأْوُوا بُرْمَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» بعد می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»، بعد فرمود اگر شاهد دارید دنبال همین راه بیفتید و تمنی مرگ بکنید که هرگز تمنی مرگ نخواهید کرد.

پرسش: آیه «لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» [28]

پاسخ: «حَتَّى يَلِجَ» هم همین است، «حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» هم همین طور است. زمخشری ادبیاتش نسبت به دیگران خیلی قوی‌تر و غنی‌تر بود آنها هم قبول داشتند ادبیاتش را، ایشان در کتاب ربیع الابرار می‌گوید گاهی این ایهامات و ابهامات باعث لطافت قصاید و غزلیات عربی هست؛ اما نه آن حدی که خیلی دور باشد. بعد شعری را نقل می‌کند که این شاعر گفته است آن قدر غم و غصه بر من وارد شد که اگر بر شتر بار می‌کردند کافر وارد بهشت می‌شد. گفت فهمیدن این حرف‌ها خیلی سخت است، چه ارتباط بین غم و غصه شما و بین ورود کافر به بهشت؟! بعد به زحمت زیاد نشستند این را باز کردند که منظور شاعر این است که آن قدر غم و غصه بر من وارد شد که اگر این بار غصه را بر شتر حمل می‌کردند، شتر نحیف می‌شد نحیف می‌شد لاغر می‌شد لاغر می‌شد از سوراخ سوزن می‌گذشت، آن وقت غایت حاصل می‌شد کافر وارد بهشت می‌شد. این یک جان‌کندن بی‌حاصلی است که این قدر غم و غصه بر من وارد شد که اگر بر شتر بار می‌کردند کافر وارد بهشت می‌شد؛ یعنی «حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» می‌شد، آن وقت غایت حاصل می‌شد؛ مثل اینکه آدم تلاش و کوشش بکند با ناخن و با دندان کیسه‌ای که درب آن محکم بسته است باز بکند بعد ببیند داخل آن خالی است مثل بحث‌های انسداد در اصول که بعد از چند ماه بگویند این بی‌فایده است. کیسه درش محکم بسته است هر کسی نمی‌تواند در این کیسه را با ناخن یا دندان باز کند، ولی یک کسی با تلاش و کوشش در این کیسه را باز کرد بعد دید خالی است.

پرسش: ...

پاسخ: خداست و ظهور خدا. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [29] شما در دعای شب بیست و هفتم رجب که در پیش داریم می‌بینید که بهترین دعاها در شب 27 رجب این است که خدایا تو را سوگند «بِالْحَجَلِيِّ الْأَعْظَمِ» [30] همه جهان طبق بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه تجلی حق است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» [31] این اصل کلی است که فرمود ذات اقدس الهی تجلی کرد آسمان و زمین و امثال آن را. درباره انبیا و اولیا تجلی برتری دارد، درباره خاتم آنها (علیهم الصلاة و علیهم السلام) تجلی اعظم دارد که این کلمه تجلی اعظم در دعای شب 27 رجب که در پیش داریم هست که در مفاتیح مرحوم آقا شیخ عباس هم هست. تجلی اعظم است این تجلی را می‌بینند جلوه اوست، «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». از اینکه بگذرید نفرمود: «مَثَلُهُ»، «اللَّهُ» سرچایش محفوظ است، «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ظهور اوست. «مَثَلُ نُورِهِ» این است، نه



«مَثْلُهُ». او مثل ندارد. از این شفاف‌تر که نمی‌شود حرف زد. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، فرمود «مَثْلُهُ» فرمود: «مَثْلُ نُورِهِ كَمِثْقَاةٍ فِيهَا».

## 32 «الله» مثل ندارد، «لَا تَقْرَبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ».

بنابر این اصلاً فرض ندارد کسی «الله» را بخواهد مشاهده کند؛ اما ما مکلف به برهان هستیم و برهان، نامتناهی، علم نامتناهی، قدرت نامتناهی، همه اینها قابل فهم است. فرمود اگر شما واقعاً اولیای الهی هستید تمنی کنید و هرگز تمنی نخواهند کرد. اینها مطالبی است که بخشی مربوط به تزکیه است بخشی مربوط به تعلیم؛ اما قسمت مهم اگر یک وقت سخن از تحمیل بدون حمل است، فرمود نه مخصوص تورات است، قرآن را هم شامل می‌شود؛ نه مخصوص یهودی‌ها هست مسلمان‌ها را هم شامل می‌شود، «بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»، پس اگر گفتیم: «لَا تَقْرَبُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»، اصل کلی همین است.

اما عمده مسئله تعلیم است که فرمود ما آمدیم بسیاری از حقایق را یاد مردم دادیم، در جریان اصل اثبات وحی و توحید قرآن کریم بالصرّاحه وارد نشد او را بدیهی بالذات می‌داند می‌گوید قابل اثبات نیست، فرمود: «إِنَّمَا فِي اللَّهِ مَعْلَمٌ يُقَرَّبُ وَالْحَبَشَةُ الْأَرْضُ» این [34] «فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یک برهانی است در حقیقت. به هر حال اگر این آدم عاقل هست، اهل استدلال هست، نمی‌تواند بگوید این زمین خودبه‌خود پیدا شده! آسمان خودبه‌خود پیدا شده! انسان خودبه‌خود پیدا شده! این فرض ندارد برهانی حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) در نهج البلاغه دارد در حد استبعاد است، فرمود مگر می‌شود خانه بدون بنا باشد؟ این برهان نیست، فرمود: «زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَاللَّيْلِ إِذَا سَرَّحَهُمْ بِرِجْلِهِمْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ لَبَاسًا»؛ مگر اینها علف خودرو هستند؟ «زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَاللَّيْلِ إِذَا سَرَّحَهُمْ بِرِجْلِهِمْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ لَبَاسًا»؟ «هَلْ يَكُونُ بَنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَنَانٍ؟» [35] اینها احیای فطرت است نه برهان. اینها صریح بیانات حضرت است در نهج. فرمود مگر می‌شود بنایی بدون بنا باشد؟ مگر می‌شود علفی بدون باران سبز بشود؟ به هر حال عاملی می‌خواهد. «هَلْ يَكُونُ بَنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَنَانٍ؟»، «زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَاللَّيْلِ إِذَا سَرَّحَهُمْ بِرِجْلِهِمْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ لَبَاسًا»؟ اینها در حد تمثیل و تنبیه است و گرنه فرض ندارد. اگر کسی قائل به شانس و اتفاق باشد، تمام یعنی تمام راه‌های علمی بسته است. اگر کسی بگوید خودبه‌خود چیزی پیدا می‌شود، شما اصلاً قدرت فکر ندارید، برای اینکه دو تا مقدمه ترتیب می‌دهی یک نتیجه می‌گیری، کسی ممکن است خودبه‌خود نتیجه خلاف بگیرد! اگر کسی نظام علی را منکر باشد، اصلاً نمی‌تواند یک لحظه زندگی کند. حالا به چه دلیل این دو تا مقدمه آن نتیجه را می‌دهد؟ شما یک ربط علی بین دو تا مقدمه با نتیجه قائل هستید، اگر یک علت و معلولی نباشد یک ربط علی نباشد، یک لحظه ممکن نیست انسان بتواند زندگی کند. خودبه‌خود اینجا ممکن است شانس‌ها پیدا بشود آب پیدا بشود! اینکه عقل نشد؛ لذا قرآن فرمود اصلاً خدا شک‌بردار نیست. هر چه را شما نگاه کنید سراسر آیات الهی‌اند، بعد می‌فرماید او فاطر سماوات و ارض است. به هر حال این آسمان و زمین:

که پس آسمان و زمین چیستند؟ \*\*\* بنی آدم و دام و دود کیستند؟ [36]

اینها چه کسی هستند؟ یک روز هستند یک روز نیستند. خودبه‌خود پیدا شدند؟ یعنی شانس و اتفاق است در عالم؟ اینکه سنگی روی سنگ بند نمی‌شود. اصلاً راه فکر بسته است. اگر کسی - خدای ناکرده - به این بیماری مبتلا شد که شانس فکر کرد، گفت خودبه‌خود پیدا شد قائل به اتفاق شد، این یک لحظه نمی‌تواند فکر داشته باشد، برای اینکه به چه دلیل شما این دو مقدمه را که ترتیب دادی، این نتیجه بر او مترتب می‌شود؟ شاید شانس یک نتیجه دیگر بیاید یا دیگری همین دو تا مقدمه را ترتیب بدهد شانس نتیجه دیگر بگیرد! با شانس هیچ اندیشه‌ای مستقر نخواهد شد. قرآن این را بدیهی می‌داند، بدیهی بالذات می‌داند؛ لذا می‌فرماید: «إِنَّمَا فِي اللَّهِ مَعْلَمٌ».

عمده مسئله توحید است که براهین فراوانی اقامه کرده که بخشی از این براهین در سوره مبارکه «انبیا» گذشت که اصرار قرآن بر توحید است تعلیم توحید از یک سو، تعلیم معاد از سوی دیگر، بر معاد خیلی تکیه می‌کند. الآن خیلی‌ها باورشان این است، خیلی‌ها یعنی کسانی که غرب زده هستند می‌گویند ترس از معاد عقلی نیست علمی نیست معاد قابل اثبات نیست. حالا کسی می‌خواهد بترسد بترسد، ترس از معاد مثل ترس از سوسک است. ترس از مار و عقرب دلیل دارد انسان با حشر و تجربه ثابت می‌کند؛ اما ترس از سوسک دلیل ندارد. شما از معاد می‌ترسید؛ مثل اینکه از سوسک می‌ترسی! این را قرآن ثابت می‌کند که خیر، ترس از معاد بدتر از ترس از مار و عقرب است. معاد حق «بلا ریب»! گدازنده است «بلا ریب»! موجود است «بلا ریب»! نفس‌گیر است «بلا ریب»! که - ان شاء الله - اینها باید ثابت بشود.

- 
- [1] [انعام/سوره 6، آیه 185.](#)
  - [2] [آل عمران/سوره 3، آیه 4.](#)
  - [3] [انعام/سوره 6، آیه 91.](#)
  - [4] [نحل/سوره 16، آیه 125.](#)
  - [5] [نور/سوره 24، آیه 28.](#)
  - [6] [بقره/سوره 2، آیه 285.](#)
  - [7] [اسراء/سوره 17، آیه 55.](#)
  - [8] [بقره/سوره 2، آیه 253.](#)
  - [9] [نهج الحق وکشف الصدق، الحلّی، ج 1، ص 423.](#)
  - [10] [نهج الحق وکشف الصدق، الحلّی، ج 1، ص 471.](#)
  - [11] [انفال/سوره 8، آیه 2.](#)
  - [12] [انفال/سوره 8، آیه 4.](#)
  - [13] [آل عمران/سوره 3، آیه 163.](#)
  - [14] [مائده/سوره 5، آیه 3.](#)
  - [15] [مائده/سوره 5، آیه 3.](#)
  - [16] [بقره/سوره 2، آیه 10.](#)
  - [17] [مائده/سوره 5، آیه 52.](#)
  - [18] [انفال/سوره 8، آیه 49.](#)
  - [19] [جمعه/سوره 62، آیه 11.](#)
  - [20] [طه/سوره 20، آیه 44.](#)
  - [21] [یوسف/سوره 12، آیه 80.](#)
  - [22] [اعراف/سوره 7، آیه 143.](#)
  - [23] [نور/سوره 24، آیه 35.](#)
  - [24] [التوحید \(للصدوق\)، ج 1، ص 117.](#)



- [25] [انعام/سوره 6، آيه 103.](#)
- [26] [مثنوى معنوى، دفتر ششم، بخش 1.](#)
- [27] [شرح المنظومه، ج 1، ص 256.](#)
- [28] [اعراف/سوره 7، آيه 40.](#)
- [29] [نور/سوره 24، آيه 35.](#)
- [30] [البلد الأمين و الدرع الحصين، ابراهيم الكفعمى العاملی، ج 1، ص 183.](#)
- [31] [نهج البلاغه، ت محمد الدشتی، ج 1، ص 108.](#)
- [32] [نور/سوره 24، آيه 35.](#)
- [33] [نحل/سوره 16، آيه 74.](#)
- [34] [ابراهيم/سوره 14، آيه 10.](#)
- [35] [نهج البلاغه، ت محمد الدشتی، ج 1، ص 182.](#)
- [36] [بوستان سعدی، باب سوم.](#)